

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مرحوم نایینی مطرح فرمودند البته در خلال این بحث ایشان دوسه تا مسئله فقهی دیگر هم مطرح کردند عرض کردم این مسائل فقهی هستند و آن که سر قصد قربت در وضو چیست با این که امر وضو امر غیری است.

عرض کردم تصور مرحوم نایینی در امر غیری به خاطر آیه مبارکه «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم» امر دارد «فاغسلوا» و این امر را غیری گرفتند چون گفتند «اذا قمتم الی الصلاة» یعنی اگر قیام به صلاة شد «فاغسلوا وجوهکم». پس امری که هست به وضو امر غیری است این مراد از امر غیری. چون به خاطر خود وضو نیست به خاطر این که «قمتم الی الصلاة» یعنی «اذا» عرض کردم البته در کتب ادب فکر می‌کنم در مغنی هم دارد، مغنی باب سوم و چهارم غیر از این باب‌هایی که می‌خوانیم یا باب هفتم هشتمش در مغنی هم دارد که «اذا قمتم الی الصلاة» یعنی «اردتم». «قمتم» یعنی «اردتم» یا به معنای «اذا اردتم القیام الی الصلاة» لذا این را واجب به اصطلاح غیری گرفتند چون وجوبش چون امر که هست «فاغسلوا وجوهکم» و «ان کنتم جنباً فاطهروا» آنجا هم امر هست. بعداً «فتمموا صعیداً طیباً» آنجا هم امر هست سه تا پشت سر هم امر است. لکن این امر غیری است یعنی چه؟ یعنی به خاطر نماز، «اذا قمتم الی الصلاة» به خاطر نماز.

پس امر می‌شود غیری، امر غیری عادتاً باید توصلی باشد با این که این امر غیری در اینجا در هر سه وضو و غسل و تیمم عبادی است این چطور معقول است؟ البته من عرض کردم از همان اوائل صدر اسلامی مسئله عبادی و غیر عبادی و مقدار اعتبار نیت بین علمای اسلام اختلاف هست. این نیست که همه مثل ما باشند دیگر شرح این مطالب در بحث فقه در بحث خودش و شرح اقوال و آرا.

در همین باب عبادی در این سه تا مطلبی که هست به عنوان به قول مرحوم نایینی واجبات غیری هستند در باب این که آیا این‌ها در آن‌ها قصد قربت معتبر است یا نه بحث هست. مثلاً ابو حنیفه قائل هست چیزی که معقولة المعنا است این نباید تعبدی باشد تعبدی چیزی است که معقولة المعنی نیست اصطلاحش این طور است. اگر معنای معقول دارد دیگر تعبدی معنا ندارد. آن که معقولة المعنی نیست آن تعبدی است. مثلاً وضو و غسل معقول المعنا است چون در وضو انسان بدنش را می‌شوید در غسل تمام بدنش را می‌شوید پس این معقول المعنا است، آن چه که معقول المعنا است تعبدی نیست. آن که معقول المعنا نیست آن تعبدی است، مثلاً تیمم را می‌گویند تعبدی است. چون انسان دست به خاک بزند به صورتش بزند این معنایی ندارد که، خاک که معنایی ندارد. به خلاف وضو و غسل هر دوشان معقول المعنی هستند. اگر معقول المعنی شدند پس این‌ها می‌شوند

غیر تعبدی اما معقول المعنا تعبدی نیست این یک بحث دارد عرض کردم تازه آن مقداری هم که می خواهد در باب نیت چه مقداری است همین مقدار که می گوید نماز می خوانم کافی است یا مثلاً بگویند نماز و قصد ادا در وقت نمی دانم چه، این بین علمای اسلام اختلاف است که الان طبعاً بحث ما اینجا الان در این جهت نیست اصلاً وارد این بحث نمی شویم جایش اینجا نیست اصلاً کلاً.

به هر حال بعد از این مطلب چون بین اصحاب ما تمامشان این ها عبادی هستند هر سه تا لذا این بحث فقهی را مطرح نمی کنیم و جایش هم نیست فقط برای اشاره و معلوم شدن سابقه بحث که خیال نشود که این سابقه بحث یک سابقه جدیدی است نه این خیلی از قدیم است. عرض کردم در میان صحابه خیلی مسائل مطرح بود حتی مسائل اصولی که ما الان داریم لکن مسائل اصولی در میان صحابه و تابعین به صورت فقهی مطرح شده. مثلاً صلاة در دار غصبی بحث اجتماع امر و نهی ندارند این طور بحث کردند آیا صلاة در لباس غصبی صلاة در دار غصبی درست است یا نه. مثلاً استصحاب در شبهات حکمیه ندارند. به عنوان استصحاب اما این را دارند که اگر با تیمم وارد نماز شد در اثنای نماز آب پیدا شد تیممش باطل می شود نه، این را استصحاب گرفتند دقت می کنید.

و یا مثلاً اگر زن خوش پاک شد مشهور در استصحابشان هم این است زن اگر خوش پاک شد قبل از اغتسال آیا حلال می شود یا نه؟ یا هنوز باقی است بر حرمت، آن که گفتند استصحاب بقا بر حرمت گرفتند آن که گفتند استصحاب جاری نمی شود چون اگر شک می شود اصالت البرائة می آید پس بنابراین حلال می شود دقت کردید.

آن چیزی که ما الان داریم در کلمات سابقین این مطالب هست لکن به صورت فرع فقهی است، دقت می کنید بعدها بحث اصولی را ما از داخلش در آوریم فرض کن همین که استعمال لفظ مشترک در اکثر از معنا، خب این در اصول آمده به اصطلاح در مقدمات اصول آمده در کفایه که ۱۳ تا مقدمه برای علم اصول نوشته مقدمه چهارم، پنجم است، ششم است در مقدمات کفایه این مطلب را ذکر می کند.

عرض کنم که لکن این را چون اهل سنت طلاق در حال حیض را جاری می دانستند و طهر را هم عده را طهر می دانستند پس اگر در حال حیض طلاق داد آن در حال عده وارد نمی شود باید بعد از انقضای حیض وارد عده بشود. خب در قرآن دارد ثلاثه قروء، یک عده شان می گفتند از حیض حساب بکنند عده را چون قروء ممکن است معنای حیض باشد به معنای طهر باشد دو معنا دارد اگر در طهر طلاقش داد طهر حساب بکند اگر در حیض طلاقش داد حیض حساب دقت می کنید.

این شد استعمال لفظ در اکثر از معنا اصطلاحی که ما الان به کار می بریم استعمال لفظ مشترک در اکثر از معنا، این ها روی مثال خارجیش بحث می کردند که این ثلاثه قروء آیا ثلاثه اطهار، ما گرفتیم ثلاثه اطهار در بین فقه شیعه. اما در میان فقه اهل سنت نه، مختلف گرفتند این سرش این است

در حقیقت نکته فنی این است پس خب دقت کنید ما خیلی از مسائلی را که الان در اصول داریم سابقا مطرح شده بین فقههای اسلام علمای اسلام لکن به عنوان فرع فقهی مطرح شده.

و لذا یک نکته بسیار مهمی را هم ما عرض کردیم آن نکته این است که ببینیم آیا این فرع فقهی مبتنی بر آن مسئله اصولی هست یا نه. مثلا زن اگر به اصطلاح از خون پاک شد و غسل نکرده آیا واقعا این مبنی بر استصحاب است، این مبنی بر استصحاب است یا مبنی بر نکته دیگری است ربطی به استصحاب ندارد الان در کلمات اصولیین حس می کنید مبنی بر استصحاب گرفتند اما ممکن است اصلا ما بگوییم نه ربطی به استصحاب ندارد دیگر وارد بحثش نمی شوم.

علی ای حال یک نکته بسیار مهم این نکته است که ببینیم آیا این فرع فقهی مبنی واقعا بر استصحاب است یا نکته دیگری دارد. به هر حال مرحوم نایینی قدس الله نفسه قائل به عبادیت این سه تا شده وضو و غسل و تیمم کما هو الصحيح والمعروف والمشهور لکن امر آنها را غیری گرفته سه تا اشکال کردند. در مقام جواب فرمودند به این که ما می توانیم جواب بدهیم که اینجا این ها امر نفسی دارند غیری ندارند یعنی امر وضو امر نفسی است غیری هست چون گفته قمتم للصلاة لکن امر صلاتی که امر نفسی بوده و عبادی بوده همچنان که منحل به اجزاء می شود منحل به شرایط هم می شود.

پس یک امری می خورد به وضو فاغسلوا وجوهکم یک امری می خورد به اغتسلوا فتطهروا، می گویند این امر یک امر نفسی است امر غیری نیست چرا؟ چون این امر غیری منشأ صلات است امر صلات است اقيموا الصلاة آن امرش نفسی بود این هم نفسی است انحلال را ایشان قائل شدند. اصطلاحا به آن می گویند انحلال، انحلال کل به لحاظ اجزا یا انحلال مرکب به لحاظ اجزا. مرحوم نایینی اضافه بر اجزا شرایط را هم قبول می کنند که منحل می شود به حسب شرایط.

لذا یک اشکالی به خودشان می فرمایند «ان قلت نسبة الوضو الى الصلاة كنسبه الستر والاستقبال اليها» پس ستر پوشش و استقبال «فكيف اكتسبت الوضو العباديه ولم يكتسب الستر والاستقبال العباديه». این اشکال می کنند که خب پس باید بگوییم استقبال هم عبادی است. همچنان که در باب وضو گفتیم بعد ایشان جواب می دهند «قلت التفاوت بين الطهارات الثلاث وغيرها من القيود التي لا يعتبر ايقاعها على وجه العباديه انما هو من ناحيه الملاك». ملاکشان فرق می کند.

ملاک استقبال رو به قبله بودن است دیگر چیزی ندارد که عبادی باشد «حيث ان الملاك الذي اقتضا به اصطلاح قيديه الوضو للصلاة اقتضاها على هذا الوجه» به وجه عبادی باید باشد «ای وقوعه على وجه العباديه بخلاف ملاكات سائر الشروط حيث لم يقتض ذلك» سائر شروط از این قبیل نیستند.

چون من بنا شد که بخوانیم عبارت ایشان را دیگر حالا یک اشکالات کلی روی مطالب ایشان هست بگذاریم آخر ان شاء الله. یک اشکالات جزئی هست. اما این مسئله ای که ایشان فرمودند ملاک، از راه ملاک کشف بکنیم من کرارا عرض کردم امسال البته در بحث امسال ما نشد کرارا عرض کردم صحبت کردن از ملاک در فقه مشکل است خیلی مشکل است این که این ملاک این عبادیت است ملاک آن این نیست.

عرض کردیم یک قاعده کلی گذاشتیم «تعرف الملاكات بالخطابات» از راه خطاب ملاک می شود تشخیص، اگر خطابی بود می گوئیم، اگر خطاب نبود نه این که ما بگوئیم ملاک در باب وضو این است که عبادی باشد ملاک در باب استقبال لازم نیست، از کجا این ملاک را آوردید؟ اول کلام خود این ملاک است. اصولا عرض کردیم وارد شدن در بحث های فقهی از راه ملاکات یا بحث اصولی حتی از راه ملاکات که ایشان در اینجا فرمودند اصولا ما این را قبول نکردیم به طور کلی این که اختصاص به اینجا ندارد از اول اصول گفتیم تا آخر اصول.

همیشه اشکال ما با آقایان این است که تعرف الملاكات بالخطابات طریق شناخت ملاک خطاب است. اگر خطاب آمد سلمنا اگر خطاب نیامد نه، شما از کجا این مطلب را استفاده می کنید این یک مطلب. یک مطلب دیگر این که راجع به این دو تا مثالی که ایشان زدند راجع به استقبال شاید مثلا در ذهن مبارک ایشان تصادفا روایت داریم که «خير المجالس ما استقبل به القبلة» که خود استقبال خودش استحباب فی نفسه دارد در باب قضا شاید نظر مبارکشان نبوده نوشتند يستحب للقاضي این که استقبال بکند راجع به قاضی رو به قبله باشد و نوشتند که روایتی نداریم، ما روایت این که يستحب همین روایت است «خير المجالس ما استقبل به القبلة».

اطلاق این مجالس و بودن افرادی که خیلی مقید بودند همیشه در نشستن رو به قبله می نشستند مراعات قبله می کردند به خاطر همین روایت «خير المجالس ما استقبل به القبلة» یک وقت دیگر هم عرض کردم این در اسماعیلی های ایران، اسماعیلیه ایران این هایی که در قلاع الموت بودند این ها رسمشان بر این بود که منبر به قول خودشان آن امامشان یا هر که بود آن داعی مطلق بود چه بود. خود حسن صباح و ما بعد البته حسن صباح بعد بچه هایش نشدند بعد داد فرستاده بود از یک قلاع دیگری دیگر آوردند به اصطلاح کیا امید به اصطلاح خودشان در آنجا این ها همه منبر رو به قبله بود اصلا رسمشان این بود که منبرشان رو به قبله باشد. یک نفر از نوه های این کیا امید هست به نام حسن، حسن بن محمد این منشاء اشکال در به اصطلاح اسماعیلیه ایران ایشان شدند، اسماعیلیه مثل این جور نبودند که الان شما می بینید بهره، بهره نماز این ها می خوانند ایشان برداشت، نماز

وروزه و همه عبادات برداشت سال پانصد و ، معذرت می خواهم سال سیصد و پنجاه نه ببخشید پانصد و پنجاه و نه حواسم پرت بود. در سال پانصد و پنجاه و نه ایشان به این عنوان که حالا یک اصطلاحی دارند دور دنیا و دور قیامت الی آخره که وارد این اصطلاحاتشان نمی شویم. لذا اول دستوری داد که منبر را پشت به قبله دارد. اول کاری که کرد این منبر که همیشه رو به قبله بود این را پشت به قبله کرد؛ از همان موقع ها می گویم یک تقیدی نسبت به استقبال بوده است که رو به قبله باشند. در همان مجلس هم دستور داد شراب آوردند، شراب خوردند دیگر برداشت دیگر تکلیف را از عالم برداشت. دیگر نماز نمی خواندند و اعمال واجب انجام نمی دادند، تا بعد پسر این تصادفا برگشت از راه پدر محمد؛ محمد بن الحسن که به اصطلاح نو مسلمان است. محمد نو مسلمان. این پسر این آقا است. به او می گویند نو مسلمان. این آمد پایین از قلعه و بعد رفت حج و نماز و روزه را انجام داد. اما اسماعیلی های آقاخانی فعلا نماز و روزه نمی خوانند کاری به این ها ندارند. محرمات هم ارتکاب می کنند نستجیر بالله.

علی ای کیف ما کان، این استقبال؛ البته این روایت «خیر المجالس ما استقبال به القبله» سند روشنی ندارد مرسل هم هست. مضافا که در بعضی از کتبی است که خیلی مشهور نیستند. یک نفر از قمی ها داریم یک کمی پس و پیش دارد نسبت به صدوق؛ احمد بن جعفر است یا جعفر بن محمد قمی؛ احمد قمی یا احمد بن جعفر، نمی دانم حالا اسمش را جابجا می کنم؛ ایشان چند تا کتاب دارد غایات و مسلسلات و عروس. بد نیست مرحوم حاجی نوری هم از آن استخراج کرده است. به نظرم در وسائل نداریم. اما در مستدرک دارد. علی ای ایشان در آنجا است به نظرم در کتاب غایاتش. این را نقل می کند: عن النبی «خیر المجالس ما استقبال به القبله».

آن وقت اگر به این مقدار اکتفا بکنیم در باب مستحبات خوب هست عرض کردم عده ای هم مقیدند رو به قبله بنشینند به خاطر همین روایت، خیر المجالس ما استقبال به القبله. این را به حساب معتقد بودند. آن وقت اگر ما این را به حساب بگوییم مستحب است که ایشان می گوید ملاک دارد؛ ملاک چون استحباب داشته است، ملاک دارد. این از آیه مبارکه فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام. آنجا هم امر هست. فرقی نمی کند. همانطور که امر فاغسلوا وجوهکم هست، می گوید امر هست امر غیری است، بله آنجا هم امر هست فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام. استقبال در نماز واجب شد. دقت می کنید؟ چطور می گوید غسل واجب شد به خاطر فاغسلوا وجوهکم، عین همین هم در استقبال هم می آید. چون معلوم می شود در استقبال، در استقبال رو به قبله نشستن ملاک حسن هست که استحباب باشد، لکن در حال نماز واجب می شود. اگر مراد ایشان امر است، امر فاغسلوا امر فتمموا، آنجا هم امر دارد فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام. همان جا هم نکته اش همین است چه فرقی می کند؟ فقط آن روایتی که می گوید خیر المجالس ما استقبال به القبله سند روشنی ندارد. اما اصحاب در بحث قضاوت آوردند این مطلب را. در بحث قضا مشهور بوده است که مستحب است برای قاضی رو به قبله بنشیند. با این که روایت خاصی ندارد همان روایت خیر المجالس ما استقبال به القبله. این راجع به استقبال البته خیلی گفت که مناقشات ملا نقطی داریم می کنیم با ایشان در مناقشات علمی. چون در وضو هم قبول نداریم مطلب ایشان را.

و اما راجع به ستر، درست است. روایاتی در باب ستر در باب زن داریم، در باب مرد هم می شود ستر زیادی شاید نداشته باشیم. البته بوده است مجموع سیره، نمی خواهم وارد شرحش بشوم. اما دلیل لفظی فراوان است. اما نکته اساسی اش شاید این باشد. ما ستر دو تا داریم. ستر صلاتی و غیر صلاتی. ستر صلاتی را اصطلاحاً می گویند مطلق است. ستر غیر صلاتی مشروط است. اصطلاحاً حشاشان این است. ستر صلاتی که مطلق است یعنی زن در حال نماز باید این پوشش را داشته باشد چه بخواهد ناظر محترم باشد یا نباشد. حالا نماز، مرد هم باید این مقدار را بپوشاند، ناظری باشد یا ناظر محترم نباشد. اما ستر غیر صلاتی مشروط است. یعنی مشروط به وجود ناظر محترم. مرادشان از ناظر محترم، مثل حیوان خارج می شود، مثل بچه مثلاً دو ماهه پنج ماهه که ادراک ندارد، تمیز ندارد این را ناظر غیر محترم می دانند. در ستر غیر صلاتی اگر ناظر محترم نباشد ستر لازم نیست می تواند لخت در حمام مثلاً لخت بشود در آب برود شنا کند. مشکل ندارد. فقط باید در مقابل ناظر محترم بپوشاند. اما در ستر صلاتی مطلقاً هست. بخواهد ناظر محترم باشد، بخواهد ناظر محترم نباشد. لذا یک ستر مطلق است، یک ستر مشروط است. ایشان شاید از این جهت بشود بگوییم راجع به ستر فرق می کند.

والحاصل ان عبادیه الامر الصلاتی انما تكون بمتعمم الجعل. علی ما تقدم تفصیله، وذلك المتعمم انما تقتضی عبادیه الامر بالنسبه الی خصوص الاجزاء و الطهارات الثلاث. این امر عبادی که آمده است به اجزاء و طهارات ثلاث است. این تعبیر متعمم الجعل از مرحوم نائینی است رحمه الله. این البته بعضی ها باز چند جور متعمم الجعل درست کردند بعد از نائینی. این متعمم الجعل یک اصطلاحی است که مرحوم نائینی قرار دادند. اصطلاحاً مراد از متعمم الجعل این است که ایشان معتقد است در بعضی از اجزاء مثلاً در یک عمل نمی شود در لسان دلیل اخذ بشود. یک خصوصیت دارد نمی شود اخذ بشود. به اصطلاح مرحوم نائینی تقسیماتی که برای عمل می کنند برای واجب می کنند یک تقسیمات قبل از امر است، یک تقسیمات بعد از امر است. تقسیمات قبل از امر مثلاً می گوید آقا نماز بخوان نماز در آن قرائت قرآن، قرائت فاتحه باشد سوره باشد رکوع باشد ذکر رکوع باشد. این ها را می تواند تصور بکند قبل از این که امر کند بعد بگوید این نماز را بخوان. این می گویند تقسیمات قبل؛ این تقریباً تعبیر مرحوم نائینی قدس الله سره است. یک تقسیمات قبل از امر داریم، یک تقسیمات بعد از امر داریم. یعنی بعد از این که امر آمد تقسیم می شود. مثلاً می گوییم نماز بخوان اجزایش این است لکن به شرط امتثال امر، به شرط اتیان امر. خوب به شرط امر باید بعد از امر باشد اول باید امر باشد تا بعد؛ نمی تواند امر بکند بگوید این اجزاء را بخوان به شرط قصد امتثال امر، به قصد امر.

عرض کردم یک نکته دیگر باز یک تفصیل دیگر، این ها را باید یکی یکی شرح بدهیم. یک بحثی دارند آقایان که در باب عبادیت عبادت چه قصدی معتبر است؟ خوب اقوال مختلف است، حتی بین معاصرین من نگاه کردم بعضی وقت ها. بعضی ها می گویند مهمش قصد قربت است یعنی تقرب

.....
الی الله و تمام انحاء قصد به آن برمی گردد. مثلاً قصد دخول جنت، فرار من النار، مثلاً این ها قصد امر، امثال امر الهی، می گوید این ها همه برمی گردد به قصد قربت. عده ای هم گفتند نه، تمام برمی گردد به قصد امر. چرا؟ چون قربت الی الله تحقق پیدا نمی کند الا با قصد امر، یعنی قصد امر الهی. شخص نمی تواند بنشیند خودش بگوید من این کار را لله انجام می دهم؛ از کجا لله انجام می دهی بدون امر؟ قصد قربت، برای فرار از آتش جهنم خوب باید امر باشد بدون امر که نمی شود حرف زد. برای دخول بهشت، دخول جنت، این از کجا گفت؟ لذا تمام انحاء قصد را برمی گردانند به قصد امر. دقت کردید؟ برای یک قول دیگر هم تفصیل است که ما چند جور قصد داریم. قصد امر داریم قصد قربت داریم، انحاء مختلف. قصدهای مختلف. عرض کردیم مجعلاً عرض می کنم صحیح پیش ما همان رای دوم است، تماماً برمی گردد به قصد امر. بحث هایش گذشته است مفصل چند بار گذشته است. برمی گردد به قصد امر.

آن وقت اشکال آقایان این است که اگر بگویید این اجزاء را به قصد امر انجام بده، این خوب بعد از امر است به قول مرحوم نائینی تقسیمات بعد الامر است. یک تقسیمات قبل الامر داریم یک تقسیمات بعد الامر داریم. قصد امر یعنی باید امر باشد تا قصد بکنی. پس این بعد از امر است. آن وقت حرفشان این است چیزی که جزو تقسیمات بعد از امر است در متعلق خطاب اخذ نمی شود. مثلاً می گوید نماز بخوان یعنی رکوع و سجود و اجزای نماز را می گوید، این معقول است باید بگوید بخوان. اما به قصد امر، همین امر است. این قصد امر بعد از این امر است. این نمی شود در متعلق اخذ بشود. این اشکال معروف. اشکال معروف که قصد امر؛ بلکه حالا مثلاً گفتیم قصد قربت، این ممکن است. بگوییم این اعمال را انجام بده با قصد؛ اما چون ما همه را ارجاع دادیم به قصد امر، و امر هم، قصد امر هم از تقسیم به قول مرحوم نائینی از انقسامات ثانویه است یا انقسامات بعد الامر است. من تقسیمات گفتم. اشتباه شد به زبانم، انقسامات. انقسامات بعد الامر است انقسامات ثانویه است. این اشکال معروف که در کفایه هم آورده است و سر و صدا زیاد کردند. بعد در کفایه مطلب مطرح می کند که خوب به امر دوم. امر دوم بیاوریم مثلاً امر اول بیاورد که رکوع و سجود امر دوم بیاورد به قصد، آن وقت اشکال می کند به امر دوم هم نمی شود چون ملاک امر دوم اگر ساقط نشود؛ ساقط بشود بحثی کردند.

مرحوم نائینی می گویند به امر دوم می شود. من حالا چون نمی خواهم وارد بحث بشوم. البته صحیحش پیش ما و پیش عده ای مثل آقای خویی به همان امر اول هم می شود، هیچ مشکل ندارد. افق نفس خیلی تصورش بالاتر از این حرف ها است. تصور بکنند قصد امر را طبعاً این جزء بعد از این که امر آمد تحقق پیدا می کند. مهمش این است که در مقام امثال می تواند قصد بکند، مشکل ندارد با امر واحد هم می شود. حالا این که روی مبنای کسانی که آقای خویی هم قائلند به امر وحدانی. به امر وحدانی می شود این انقسامات ثانویه هم می شود، انقسامات اولیه و ثانویه همه با امر وحدانی می شود. حالا این چیست، این کنار. مرحوم نائینی می گوید می شود با یک جعل دوم، لکن این جعل دوم یک خصلتی دارد خودش ملاک مستقل ندارد دقت کردید؟

چون صاحب کفایه اشکال می کند که این ملاکش چیست فلان؛ ایشان می گوید ملاک مستقل ندارد. ملاکش فقط همین است مطلبی را که با جعل واحد نمی شد انجام بدهد با دو جعل انجام می دهد کارش همین است. نکته اش همین است. اسمش را گذاشت متمم الجعل. پس مراد ایشان، مرحوم نائینی از متمم الجعل، یک جعلی است که دارای ملاک خاص خودش نیست. ملاکش عین ملاک دیگری است. خودش یک ملاک جدید ندارد. اگر خودش یک ملاک جدید باشد خطاب جدید است. این خطاب جدید نیست. چون شارع نمی توانست انقسامات ثانویه را با یک بیان طبق تصور مرحوم نائینی با یک بیان بیان بکند، آمد این نکته انقسامات ثانویه را با یک بیان دیگر بیان کرد. لکن این خطاب خودش ملاک ندارد، خوب دقت کنید. لذا از آن تعبیر می کند این مراد ایشان، مرحوم نائینی از متمم الجعل این است. جایی است که خطاب دوم دارای ملاک خودش نباشد. این را می گوید متمم الجعل.

جاهایی که نشود مطلب را با یک متمم، با یک بیان، با یک خطاب بیان بکنیم با متمم الجعل بیان می کنیم. شأن متمم الجعل چیست؟ شأن متمم الجعل این است که ناظر به همان جعل اول است. چیزی تازه ندارد. ملاک تازه ای ندارد. ملاکش همان ملاک صلاتی است. هیچ ملاک تازه ای ندارد. این متمم الجعل، فقط شأنش این است، نمی توانست با یک خطاب بیان کند با دو تا خطاب بیان کرد چیزی را که با یک خطاب واحد نمی توانست بیان بکند این را با دو خطاب بیان کرد اسم این را متمم الجعل می گذارد مرحوم نائینی. عبادیت عبادت را به متمم الجعل درست می کند. روشن شد؟ ما گفتیم به همان خطاب اول هم می شود مشکل ندارد. تفصیلش چون گذشته است حالا دیگر وارد آن بحث نمی شویم طولانی است. و ایشان می گوید با متمم؛ آن وقت ایشان چه می گوید؟ ایشان می گوید این متمم الجعل که آمد گفت نماز عبادی است، همین متمم الجعل می گوید وضو هم عبادی است. روشن شد؟ همان متمم الجعلی که عبادیت نماز را درست کرد، همان متمم الجعل عبادیت وضو و غسل و تیمم هم درست کرد. یعنی خطاب دیگری داریم برای این که این ها باید با طهارت باشند، با نیت باشند. با قصد قربت باشند. لکن این از قبیل متمم الجعل است، خطایی نیست که مستقل باشد. روشن شد؟

پس متمم الجعل در اصطلاح مرحوم نائینی جایی که نتوانیم یک مطلب را با یک بیان جعل واحد بیان بکنیم می توانیم با بیان دیگری اضافه کنیم بیان کنیم. این دومی هیچ چیز دیگر خودش ملاک ندارد. مصلحتی، مفسده ای ندارد. این دومی کارش فقط همین است که مرام خطاب اول را تکمیل می کند. کارش فقط همین است. اسم متمم الجعل را همین جا گذاشتند.

لذا ایشان فالحاصل ان عبادیه الامر الصلاتی؛ چون ایشان این مبنا را گرفتند که عبادیت امر صلاتی، قصد امر، انما تكون بمتمم الجعل. روشن شد؟ متمم الجعل جعل دوم. جعل دوم اسمش متمم الجعل است.

یکی از حضار: شما که فرمودید من نیازی نمی بینم پس متمم الجعل کلا...

آیت الله مددی: خوب با امر اول می شود.

یکی از حضار: با انحلال منافات دارد با انحلال منافات دارد از یک جهت می گوید انحلالی است، بعد می گوید متمم چطور با هم جمع می شود مگر می شود انحلالی باشد، بعد متمم جعل...

آیت الله مددی: ایشان، خوب بله، خوب می شود. اشکال چیست؟ متمم جعل، چون جعل دوم هیچ فایده ای ندارد، تأثیر ندارد، فقط بیان اول را تکمیل می کند، کارش همین است. دارای ملاک نیست. مثلاً «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر» من باب مثال عرض می کنم، الصلاة، این تمام ملاکات برای صلاة است. متمم الجعل دیگر ملاک خاص ندارد. فقط این را تکمیل می کند. خطاب اول را، چون خطاب اول ملاکش به قصد امر بود. قصد امر را نمی توانست بیاورد، با دلیل دوم با خطاب دوم می آورد. خطاب دوم هیچ نکته ای در آن ندارد، نکته اش فقط تکمیل خطاب اول است. روشن شد؟ لذا اسمش متمم جعل است.

اشکال آخوند که این خودش یک ملاکی می خواهد، این ملاکش با ملاک اول جمع می شود، ایشان می گوید نه آقا، این ملاکی ندارد. البته ما عرض کردیم اصلاً احتیاج به این حرف ها ندارد لکن ایشان که متمم جعل قائل شد، نکته متمم جعل این است. روشن شد؟ لذا دقت کنید گفت: ان عبادة الامر الصلواتی انما تكون بتمم الجعل. دقت کردید چه شد؟ مراد از عبادیت یعنی قصد امر و مراد از قصد امر یعنی انقسامات ثانویه. انقسامات ثانویه اصطلاحاً عبارت از انقساماتی هستند که بعد از امر پیدا می شوند. چون صلاة ممکن است به قصد امر بخوانیم، به قصد امر نخوانیم. این انقسامات است. دقت کردید؟ صلاة ممکن است با رکوع باشد، نباشد، این انقسامات اولیه است.

یکی از حضار: ... تصور به قصد امر نخواندن یعنی چگونه بخوانیم؟

آیت الله مددی: نفهمیدم آقا، گوش ما یک کمی سنگین شده است...

یکی از حضار: به قصد امر را نخوانیم یعنی چگونه؟

یکی از حضار: نماز را بدون قصد امر خواندن و الان نماز را بخوانم قصد امر را نمی کنم بخوانید.

آیت الله مددی: قصد امر می کنیم، اما در مقام بیان با خطاب واحد نشد، با دو خطاب شد اشکال ندارد

یکی از حضار: در مثال نماز بدون قصد امر چطوری تصور می شود؟

آیت الله مددی: امر می کند به این که شما این اجزا را انجام بدهید...

یکی از حضار: شما که بخواهید، من می خواهم یک نماز بخوانم بدون قصد امر، چگونه می توانم بخوانم؟

آیت الله مددی: خوب می گویم این قصد امر در آن هست لکن با آن خطاب اول نشد، اشکالش با خطاب اول نشد. دقت می کنید؟

یکی از حضار: نه استاد سؤالش یک چیز دیگر است. می گوید یک مکلف نامردی خواست نماز بخواند که باطل باشد باید چه کار کند؟

آیت الله مددی: تا شما اشکال می کنید بلکه من هم یک چای بخورم، نفهمیدم آقا. این که اصلاً هم گوش ما سنگین شده است، هم مطلب شما یک جور است، مشغول چای شدم. به متمم الجعل آقا چه کار دارید، بفرمایید. به قول بعضی آقایان متمم جعل تطبیقی. چون باز این هم دو تا متمم جعل درست کردند. بفرمایید آقا. ما اصلاً گفتیم متمم الجعل را قبول نداریم.

یکی از حضار: آقا متمم خطاب است نه متمم جعل.

آیت الله مددی: خوب برای این که جعل را با خطاب واحد نمی شود انجام داد. ببینید این را که شما نماز باید به قصد امر باشد، قصد امر بعد از امر است. نمی شود در خود خطاب اخذ بشود. انقسامات ثانویه است. این انقسامات ثانویه را می آید با یک خطاب دیگر انجام می دهد. این خطاب دوم ملاک ندارد، مصلحت ندارد. خوب دقت کنید، نکته اساسی متمم جعل این است. این دارای مصلحت نیست. خود نماز دارای مصلحت است، رکوع، سجود، قرائت قرآن، فاتحه، سوره، این ها دارای مصلحت است. دقت کنید این ها همه دارای مصلحت است. این خطاب دوم خودش دیگر مصلحتی ندارد. مصلحتش تکمیل خطاب اول است. تصور این مطلب، ما می آییم با یک خطاب دوم درست می کنیم.

چون کفایه گفت با خطاب دوم هم نمی شود، مشکل کفایه این بود. ایشان آمد مشکل کفایه را حل کرد این متمم جعل برای حل مشکل کفایه است. مشکل از اساس بی اساس بود در نزد ما، مشکل را قبول نکردیم. لکن خوب آقایان چون دیگر حالا مطالبی فرمودند، برای این که ذهن شما آشنا بشود. ببینید عبارت نائینی دقیق است: «ان عبادية الامر الصلواتي انما تكون...» دقت کنید، چون عبادیت یعنی قصد امر. قصد امر با خطاب اول نمی شود. خطاب اول می خورد به اجزا. با متمم، متمم می آید می گوید این اجزا را به قصد امر انجام بده. کار خطاب دوم روشن شد؟ کار خطاب دوم تکمیل خطاب اول است. خودش دیگر ملاکات ندارد، خودش مصلحتی ندارد. می گوید آن صلاتی که من گفتم که اجزایش آن طور بود، این باید با قصد امر باشد. این قصد امر را چون در خطاب اول نمی شد، در خطاب دوم قرار داد. فقط قصد امر قرار می دهد. اجزای صلاة مقربیت ندارند، معراج مؤمن نیستند، با قصد امر.

لکن صاحب کفایه اشکال می کند. هدفش هم از اشکال این است که اگر شک کردیم می خواهد ایشان اشتغال جاری کند، نه این که آقایان برائت جاری می کنند. چون هدف صاحب کفایه این است که اگر شک کردیم این واجب عبادی است یا عبادی نیست، اصالة الاشتغال، چون می گوید نمی شود با خطاب واحد، با خطاب دوم هم نمی شود، پس احتیاط جاری می شود. نکته فنی اش آن طرف است که ان شاء الله می آید این مطالب. چون می آید دیگر من خیلی شرح نمی دهم الان.

دقت کردید تعبیر مرحوم نائینی به متمم، انصافاً مرحوم نائینی از نظر فکری و ذهنی خیلی ذهن بازی دارند. حالا بعضی جاها قبول نمی کنیم برای احترام ما به ایشان کم نمی کند. عرض کردم یک وقتی ما با مرحوم آقای بجنوردی رحمه الله علیه نشستیم بودیم، چون مرحوم آقای بجنوردی شوهر خاله من هم بود غیر از این که حالا مقامات بالایی بود، منزل ایشان بودیم، منزل خاله بودیم. صحبت اعلم شد. به یک مناسبتی اعلم علمای شیعه. ایشان گفت به نظر من اعلم علمای شیعه در بعد از دوران امامت، مرحوم نائینی است. ایشان خیلی به نائینی خوش عقیده بودند مرحوم آقای بجنوردی. البته ایشان در کتاب هایشان شیخنا المحقق که می گویند مرادشان نائینی است، استادنا، شیخنا الاستاد مرادشان نائینی است، استادنا المحقق مرادشان آقا ضیاء است. برای آقا ضیاء استادنا المحقق می گویند. با آقا ضیاء هم خیلی هم رابطه داشتند هم اعتقاد داشتند. به هر حال مرحوم نائینی انصافاً مرد فوق العاده ای است. این ذهنیت که ما بیاییم نمازی که در آن قصد امر هست درستش بکنیم لکن با یک خطاب دوم، و مشکل نداشته باشیم، لذا اگر شک کردیم این عبادی هست یا نه، چون این احراز نشد برائت جاری بکنیم. که مثلاً اصل بر این باشد که توصلی باشد، عبادی نباشد. دقت می کنید؟ قصد قربت در آن، قصد امر معتبر؛ بنا بر مبنای صاحب کفایه اشتغال می شود، احتیاط می شود.

یکی از حضار: آقا در نصوص متمم جعل داریم؟ در نصوص چیزی داریم به نام متمم جعل؟

آیت الله مددی: «و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین» خیلی واضح است به نظر من. بله بحث اصولی نمی خواهد. دقت کردید؟ ایشان می گوید امر دوم

یکی از حضار: خیلی از اصطلاحاً «ما امروا» را شامل می شود پس باید قائل به تعبدیت خیلی از اوامر بشویم.

آیت الله مددی: نه این عبادیت نه به آن معنا. خوب جاهایی که دلیل نداریم بحثی پیش می آید، مشکل داریم. «و ما امروا الا لیعبدوا الله» آن البته برای کلیه اوامر شریعت است، ناظر به کل است. آن وقت در روایاتی که می گوید مثلاً «انما الاعمال بالنیات»، روایات، این ها بیشتر تمسک به روایت «انما الاعمال بالنیات» هم می کنند. این سیوطی می گوید در کتاب اشباح و نظائر ربع فقه، خمس فقه بر «انما الاعمال بالنیات» است. خیلی بر آن؛ چون مخصوصاً این کلامی است که عمر نقل کرده است. حتی بعضی ها گفتند این تواتر دارد، اما گفتند نه، عمر نقل کرده، ناقل از ایشان یک نفر

است، بعد هم یک نفر، بعد می شود پنجاه نفر، یک دفعه زیاد می شوند. ناقلین طبقه سوم و چهارم زیاد می شوند. ناقل این اول یک نفر است و تصادفاً عمر روی منبر گفت: «سمعت رسول الله يقول انما الاعمال بالنيات و من كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله و من كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يريد نكاحها فهجرته الى ما هاجر اليه». این اولین حدیث بخاری است. اصلاً بخاری مقدمه ندارد. بعد از «بسم الله الرحمن الرحيم» حدیث اولش این است. و یکی از مزایای کتاب بخاری می گویند کتابش را با این حدیث «انما الاعمال» که قصد من، غرض من است از کتاب نوشتن، همین نکته تقرب الى الله بود: «انما الاعمال بالنيات». این اولین حدیث. چون گفتم مسلم حدوداً ۲۵ صفحه، ۳۰ صفحه مقدمه دارد در حدیث و در این جهات. اما بخاری اصلاً مقدمه ندارد. صاف وارد می شود «انما الاعمال بالنيات» از عمر نقل می کند.

ما الحاصل، روشن شد این عبادیت، مراد نائینی از عبادیت چیست؟ چون عبادیت یعنی قصد امر. قصد امر انقسامات ثانویه است، با خطاب واحد نمی شود. عرض کردم مرحوم آقای استاد، آقای خوبی می گفتند نه با خطاب واحد، چه مشکلی من نمی فهمم اصلاً چه مشکلی دارد. بگوید آقا نماز؛ نماز این است: شما رکوع و سجود به قصد همین امر. وقتی که می خواهد امثال بکند قصد امر می کند. مشکل ندارد برای ما، تصور مشکل، مشکلی؛ یعنی یک مشکلی که برای ما پیدا شده که این مطلب هیچ این بحث ها را نمی خواهد، نه متمم جعل می خواهد، نه مشکلاتی که الان خدمتتان عرض کردم.

یکی از حضار: بله آقا به خاطر دور گفتند.

آیت الله مددی: دور نه، مشکل همان انقسامات ثانویه است. خوب دور هم می گویند یک جور خاصی است اگر تقریب؛ روشن شد آقا؟

«انما يكون بمتعمم الجعل على ما تقدم تفصيله و ذلك المتمم انما يقتضى به عبادية الامور بالنسبة، امر بالنسبة الى خصوص الاجزاء و الطهارات الثلاث». روشن شد؟ سر این مطلب. «دون غيره من الشرائط. ولا منافاة في ذلك بعد ما كان استكشاف العبادية بامر آخر اصطلاحنا عليه». مثلاً اینجا امری که داریم «فاغسلوا وجوهكم» امر به این آمده. اما در باب استقبال این طور نیست. لذا آقای نائینی توجه نکرده اند. مادر باب استقبال اگر گفتیم آقا استقبال فی ذاته مستحب است، مثل وضو فی ذاته مندوب است، استقبال مستحب است، برای صلاة امر دارد، این امرش هم می شود متمم الجعل. «فولوا وجوهكم شطر المسجد الحرام» می گوید، آیه خیلی صریح است دیگر. «و حیث ما كنتم فولوا وجوهكم شطر المسجد الحرام». پس بنابراین باز هم امر، مثل «فاغسلوا وجوهكم» است دیگر، هیچ فرقی با آن نمی کند. چه فرقی با آن می کند؟ این ذاتاً مستحب، آن یکی؛ فتحصل ان الوضوء؛ من دیگر کل عبارت را خواندم چون احتمال دادم بعضی عبارات ایشان مشکل باشد احتیاج دارد؛ ان الوضوء انما اكتسب العبادية من الامر الصلواتی. امر صلاتی مرادشان انحلال است. یعنی امر صلاتی هم به اجزاء، هم به بعضی از شرایط. آن شرایطی که امر به آن ها تعلق گرفت، مثل «فاغسلوا

«وجوهکم». امر صلاتی الذی اخذ الوضوء حصه منه؛ حصه دارد من غیر؛ «فالامر الغیری لا یكون له جهة العبادية». امر غیری، مرادشان از امر غیری «فاغسلوا وجوهکم» است. این امر غیری است: «فیتیموا صعبدا طیبا». «لا یكون له جهة العبادية حتی یستشکل» آن سه تا اشکال را ذکر می کند. چون دو تا اشکال اول و بعد هم اشکال دو: «حتی یستشکل بانه من العوامر الغیریة التوصلية». آن اشکالی که پیش نمی آید. «و کذا عبادية الوضوء لا تتوقف علی الامر» این برای نفی دور است: «عبادية الوضوء لا تتوقف علی الامر الغیری و ان کان الامر الغیری متوقفا علیها فلا دور». اجمالا جواب داد. «و اما مسألة الثواب فقد عرفت الوجه فيه». تعجب است اینجا یک دفعه به فکر ثواب و عقاب افتادند. ثواب و عقاب در تنبیه اول نوشتند. که عرض کردم من گفتم دو تا تنبیه ایشان آوردند در این جا که ای کاش نمی آوردند. یکی اش راجع به ثواب و عقاب بود که کلامی است، یکی اش هم راجع به قصد و ارادت بود که فقهی است. بعد ایشان می فرمایند: «ثم لو اغمضنا عن ذلك كله...» یک راه دیگر رفتند که این راه هم فردا ان شاء الله می خوانیم. دیگر بحث ایشان را تمامش می کنیم. دیگر مناقشات خودمان هم فردا عرض می کنیم. فعلا جزئی جزئی با ایشان مناقشه می کنیم تا برسیم به مناقشات کلی.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

یکی از حضار: آن روایت خیر المجالس بود در رسائل هم آمده

آیت الله مددی: کجا آمده؟

یکی از حضار: در جزء ثانی عشر، تتمه کتاب الحج، ابواب احکام الاشرف السفر و الحضر، باب ۷۶، باب استحباب استقبال القبلة فی کل مجلس. عبارتش هم این است گفته: «و روی الشيخ بهاء الدین فی مفتاح الفلاح قال روی عن ائمتنا علیهم السلام خیر المجالس ما استقبل به القبلة»

آیت الله مددی: و روی الشيخ چه کسی آقا؟

یکی از حضار: و روی الشيخ بهاء الدین همان شیخ بهایی است فی مفتاح الفلاح..

آیت الله مددی: ها مرحوم شیخ

یکی از حضار: قال روی عن ائمتنا علیهم السلام خیر المجالس ما استقبل به القبلة.

آیت الله مددی: آن که هست عن النبی است نه اشتباه کرده است ایشان

یکی از حضار: و رواه المحقق فی شرایع مرسلا.

آیت الله مددی: این همان که مرسل محقق است دیگر، مرسل محقق درست است. محقق هم عرض کردم از غایات است، نگاه کنید اصلاً احمد بن محمد بن عیسی یا جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن عیسی؛ مرد ملایی هم هست، از محدثین قم، از اجلای قم است. لکن معروف نیست. المسلسلات دارد که هست نسخ خطی اش. به نظرم الغایاتش و العروشش هم چاپ شده. الغایات دارد و العروش دارد. این قدیم ترین مصدر این است. این که ایشان فرمودند قدیم نیست، نه، شیخ بهایی که معاصر است ایشان. ائمتنا هم نیست، عن النبی است، به نظرم الان عن النبی است. الغایات، نگاه کنید این را از مستدرک بیاورید، از مستدرک شیخ حاجی نوری. از مستدرک حاجی نوری احتمالاً از این کتاب نقل کرده است.